

غرب مدرن احساس می‌کند که با توزیع اختیارات، مقدرات و اطلاعات در میان انسان‌ها، دیگر خطری برای اصل نظم متصور نیست، اما تازیانۀ سلوکی که رقابت و مصرف بر سر انسان‌ها فرود می‌آورد، آن‌ها را به تولید هرچه بیشتر هرآنچه وامی دارد که می‌تواند در بازار «کالای عرضه‌پذیر» معرفی شود.

الگوی جدید را از کجا پیدا کرده بود که باعث شد همه میراث حکمت عملی دنیای پیش از خود، از یونان تا مسیحیت، را به کنار بگذارد؟ به گواه تاریخ، این الگوی جدید از روی شخصیت و اخلاق انسان تاجر در نیمه دوم قرون وسطا برداشته شد. تاجر سوداگر اروپایی در نیمه دوم قرون وسطا توانست با رونق دادن به تجارت، ارباب‌ها و فئودال‌ها را کم فروغ کند و خودش برای انسان تراز و اخلاقی الگوی جدیدی باشد، به نحوی که با صدای بلند و شاید برای اولین بار بگوید انسان به طور ذاتی شر است. حالا او می‌تواند برای جامعه‌ای که این انسان را در خود جای داده است، نظامی متعادل معرفی کند. هابز البته چیزی بیش از لویاتان نتوانست معرفی کند، اما انقلاب صنعتی انگلستان و فرهنگ خاص آن در حال نمایش الگوی جدیدی از موازنۀ مثبت و منفی نیروهای این انسان جدید بود. این الگو را در نهایت آدام اسمیت ۱۲۰ سال پس از هابز در کتاب «ثروت ملل» صورت بندی کرد و با این پاسخ، عصر روشنگری آرام گرفت! در بازار آدام اسمیتی همه برابری و این «تقسیم کار» و «رقابت کامل» است که انسان را به تعادل می‌رساند، نه استحقاق و نه اخلاق پدری شاهان و چوب دستی محتسبان! قانون وقتی به کار می‌آید که دست نامرئی بازار کار اصلی را کرده باشد.

به گمان نویسنده این سطور، این پروژه اصلی است که درون دل این ابر ایده، تلاطم و جوش و خروش برپا کرده است و غرب مدرن احساس می‌کند که با توزیع اختیارات، مقدرات و اطلاعات در میان انسان‌ها، دیگر خطری برای اصل نظم متصور نیست، اما تازیانۀ سلوکی که رقابت و مصرف بر سر انسان‌ها فرود می‌آورد، آن‌ها را به تولید هرچه بیشتر هرآنچه وامی دارد که می‌تواند در بازار «کالای عرضه‌پذیر» معرفی شود.

در نیم قرن اخیر رایج شده است که مطالعه این سطح از تمایز بین غرب با غیرش را در چهارچوب مفهومی «نظریۀ اجتماعی» بخوانند؛ به همین دلیل است که شروع از اسلام سیاسی، یا گفتن از تمایزهای معرفت‌شناختی اسلام و غرب در حوزه جامعه‌شناسی - که در رشته فلسفۀ اجتماعی مسلمانان در دانشگاه‌های ایران تبلور یافته است - یا اثبات اینکه غرب در فهم جامعه اسیر علوم طبیعی است یا اینکه علوم فرهنگی و انسانی پس از ديلتای، عقل‌گریز، اسطوره‌گرا، هنر زده و نسبی است، نمی‌تواند این سطح از تمایز غرب با غیر خودش را برای ما آشکار کند.

بدون شفاف صحبت کردن از نظریۀ اجتماعی غرب، مفاهیم اجتماعی غربی به چنگ نمی‌آیند و اگر بین خودمان با غرب تمایزی قائل باشیم، این تمایزها از سطح جدال بی‌انتهای لفظی یا فراتر نخواهند گذاشت. ▶